

نه به رفراندوم!

فاضل غیبی

اگرچه اندوهناک است، اما باید تصدیق کرد که چهار دهه تسلط فاشیسم اسلامی و بمباران تبلیغی جامعه ایران، سطح درک مسایل اجتماعی و سیاسی را از دوران پیش از انقلاب نیز نازل تر ساخته است. ملایان در طول این دوران سیاه با بهره‌گیری از گفتارهایی هرچه سخیف‌تر گام به گام سطح تفکر را در جامعه کاهش داده‌اند. ترفند آنان در این مسیر چنین بوده است که از ابتدا و به شکلی مداوم چنان مطالب احمقانه‌ای بیان می‌کردند که مردم عادی نیز به شنیدنشان خود را عاقل‌تر از آنان می‌یافتند و لاجرم گاه، حتی به عنوان تأییدی بر حکم حماقت آورده‌ها، سخنان آنان را پخش و پراکنده می‌کردند. البته این روش پیشتر در اروپا و به ویژه در مورد یهودیان نیز به کار گرفته می‌شد، و بر این مبنا با پخش تهمت‌هایی هرچه غیر واقعی‌تر در میان عوامی که اصلاً با یهودیان تماسی نداشتند، احساسات ضد یهودی را نهادینه می‌کردند. امروزه در سایه حکومت جهل و جنایت میزان عوام‌فریبی و تبلیغ اوهام به جایی رسیده که «رهبر» ادعای خدایی می‌کند و یا «امام زمان» در «کنفرانس اسلامی» در تهران «ظهور» می‌کند و کسی هم از شنیدن این مهملات شگفت‌زده نمی‌شود!

گفتنی است که سطح نازل درک سیاسی، نه تنها در داخل، بلکه در خارج از کشور نیز، علت اصلی سرنوشت فاجیع ایران در دوران معاصر بوده و هست. نمونه آن که در واقع فقر تفکر سیاسی عامل اصلی بروز انقلاب اسلامی شد، زیرا جامعه زیر فشار چپ اسلامی شعر و شعار را بر جایگاه تعقل سیاسی اجتماعی نشانده بود. شاخص فقر تفکر سیاسی وضعیت روشنفکری جامعه بود که در میان نمایندگان دیگر کسانی مانند کسروی و فروغی یافت نمی‌شد و این کمبود باعث شد تا نظام سیاسی به جای استفاده از بحران حکومت شاه و گذار به هنجارهای دمکراتیک به مگاک فاشیسم اسلامی سقوط کند.

شوربختانه باید اذعان کرد که بر پایه تخریب فکری رهبران «اپوزیسیون»، میزان تفکر سیاسی در داخل و خارج از کشور به سطح نگران کننده‌ای نزول یافته است. علت اصلی نیز این است که این «رهبران» تصور می‌کنند هرگونه روشنگری سیاسی به خطر از دست دادن هواداران دامن خواهد زد.

دو نمونه: یکی دادن "وکالت" به رضا پهلوی از سوی بیش از ۳۰۰ هزار نفر از "ایرانیان فرهیخته" و دیگری موضع پایدار ضداسرائیلی در میان اکثریت هواداران چپ، در عین ادعای مخالفت با حکومت اسلامی!

از آن مهم‌تر، سطح نازل درک سیاسی نه تنها بخش بزرگی از ایرانیان را از شناخت درونمایه نوین و به راستی آینده‌ساز رستاخیز زن زندگی آزادی باز داشته، بلکه در را به روی عوام‌فریبی‌های شگفت‌انگیز در مسیر رسیدن به ارتجاعی‌ترین اهداف نیز گشوده است.

در این گیرودار صرف‌نظر از جیره‌خواران حکومت اسلامی در داخل و خارج کشور، چپ‌ها و سلطنت‌طلبان، گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربایند. منظور از چپ‌ها آنهایی هستند که هنوز توهم آن را دارند که با «مبارزات جانانه» خود ایران را از حکومت اسلامی به «نظام شورایی» گذر خواهند داد. از آنان متوهم‌تر سلطنت‌طلبان هستند که هنوز هم تصور می‌کنند خواهند توانست تا حکومت شاه را با تمامی مزایا برای پیرامونیان، دوباره برقرار کنند. تو گویی این نه دیکتاتوری فردی و نه کمبود دمکراسی سیاسی بود که باعث بحران نظام و سقوط شاه شد، بلکه ناسپاسی ایرانیان بود که سبب «رنجش ملوکانه» گردید و اینک که ایرانیان به "اشتباه" خود پی برده‌اند کافی است که گرد «شاهزاده دمکرات‌منش» گرد آیند تا فشار توده «رضاشاه روح‌ت شاد!» بر حکومت اسلامی غلبه کند و آنگاه با برگزاری «رفراندوم» (همه‌پرسی) تکلیف ایران مشخص گردد.

در این سناریو «کف خیابان» و «رفراندوم» دو مفهوم سیاسی تعیین کننده را تشکیل می‌دهند. «کف خیابان» در دیدگاه فلسفه سیاسی چنان مفهوم مبتدلی است که نیازی به اشاره ندارد. اما مهم‌تر از آن مقوله خطرناک «رفراندوم» است که در اوضاع کنونی ایران بی‌شک بار دیگر فاجعه‌آفرین خواهد بود!

رفراندوم به عنوان نوعی «انتخابات» (رأی به موضوع، در برابر رأی به افراد) تنها زمانی کاربرد مثبت دارد که در چهارچوب دموکراسی پیشرفته آن هم به طور استثنائی مورد استفاده قرار گیرد. بی‌سبب نیست که رفراندوم (صرف‌نظر از کشورهایمانند سوئیس و ایرلند) در کشورهای دموکراتیک نمونه‌های چندانی ندارد. علت اصلی البته این است که حتی شهروندان کشورهای پیشرفته نیز ممکن است تحت تأثیر تبلیغات از تشخیص منافع ملی ناتوان باشند. (نمونه: رأی ۵۲٪ از شهروندان بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا (۲۰۱۶ م.))

اما بنیان نظام دموکراسی پارلمانی بر انتخاب نمایندگانی قرار دارد که از میان نخبگان جامعه برگزیده می‌شوند و در بهترین حالت با تکیه بر خردجمعی کشور را راهبری می‌کنند. این نظام سیاسی تاکنون بهترین نظام شناخته شده در تاریخ بشر است که امروزه در سایه آن دو - سه میلیارد نفر از شهروندان جهان به رفاه، امنیت و آزادی فزاینده‌ای دست یافته‌اند. در حالی که «رفراندوم» در کشورهای عقب‌مانده به وسیله‌ای برای تحکیم رژیم‌های خودکامه و به ویژه توتالیتر بدل شده، که نمونه بارز آن همین حکومت اسلامی در ایران است که تا به حال سه بار به «همه‌پرسی» دست زده و هر بار نیز برای خود «مشروعیت دموکراتیک» بیشتری دست و پا کرده است.

بسیار اسفناک است که بسیاری ایران‌دوستان چنین از درس‌آموزی از تجربیات تاریخی ایران و جهان ابا دارند! نمونه مهم دیگر در این مورد همه‌پرسی ۲۰۱۲ م. در مصر است که در آن ۶۴٪ مصریان به برقراری «حکومت اسلامی مصر» رأی دادند!

بنابراین می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که رفراندوم در کشورهای پیشرفته وسیله‌ای نامناسب و در کشورهای عقب‌مانده به درستی حربه‌ای خطرناک شناخته شده است؛ زیرا در کشورهای عقب‌مانده هر آنکه قدرت سیاسی، رسانه‌ها و یا نهادهای مذهبی را در دست دارد، یقیناً نتیجه رفراندوم را نیز تعیین خواهد کرد.

در مورد دوران پس از براندازی نیز موضوع روشن است: هر نیرویی که رهبری روند براندازی نظام مستقر را در دست داشته باشد (چنان‌که رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ نشان داد) به ناگزیر برنده رفراندوم خواهد بود و از آن برای تحکیم "شبه دموکراتیک" حکومت مورد نظر خود سود خواهد برد.

کوتاه سخن، در سناریوی براندازی که به ویژه از سوی جناح راست «اپوزیسیون» به عنوان راه حل نهائی مشکل نظام سیاسی تبلیغ می‌شود، بر فرض که «کف خیابان» به شکلی معجزه‌آسا به پیروزی دست یابد، برگزاری رفراندوم بدین سبب که "نیروی برانداز" به هر حال قدرت سیاسی را تصرف خواهد کرد، نیازی به پشتیبانی دیگر نیروها نخواهد داشت و بدین سبب رژیم دیکتاتوری دیگری در راه خواهد بود.

بنابراین تنها راه ممکن و موفق برای گذار از حکومت فاشیسم اسلامی تشکیل «شورای همبستگی ملی» با شرکت نمایندگان همه نیروهای ایران‌دوست است تا این شورا اکثریت بزرگ ملت ایران را نمایندگی کند و مادامی که چنین شورایی تشکیل نشود، هر قدر هم که حکومت اسلامی لرزان شده باشد، گذار از آن ممکن نخواهد بود.

از سوی دیگر تاکنون خیزش‌های سرکوب شده نیز نشان داده‌اند که برای گذار از رژیم سفاک و مگار اسلامی شوربختانه هنوز سطح آگاهی جمعی ایرانیان به حد لازم و کافی نرسیده است. برای غلبه بر این کمیود بزرگ دستکم دو تدبیر لازم می‌نماید:

۱) با توجه به اینکه دست تاریخ مانع چنان بزرگی را به صورت حکومت فاشیسم اسلامی در برابر ایرانیان قرار داده است، که غلبه بر آن به روش‌های پیشین ممکن نیست، چنان‌که سوءاستفاده از مفهوم «رفراندوم» نشان می‌دهد، تشکیل شورایی از فرهیختگان زبده ایرانی به منظور روشنگری درباره دیگر مفاهیم سیاسی و اجتماعی ضرورتی عاجل است تا خردورزی درباره حقوق و وظایف شهروندی نزد ایران‌دوستان گسترش یابد.

۲) رستاخیز زن زندگی آزادی نشان داد که صرف‌نظر از فعالیت عظیم دستگاه‌های تبلیغی رژیم سرکوبگر، دو جناح چپ اسلام‌زده و راست سلطنت‌طلب از چه آتشبار تبلیغی بزرگی برخوردارند و

چگونه عوام‌فریبانه توانسته‌اند با تفرقه‌افکنی در همبستگی ملی و کوشش برای مسخ درونمایه خیزش زن زندگی آزادی به رژیم اسلامی کمک کنند.

از این‌رو تشکیل «شورای همبستگی و سازماندهی برای آزادی ایران» در اوان رستاخیز مهسا را، باید بزرگترین گام در راه گذار از حکومت فاشیسم اسلامی در نظر گرفت و نه تنها نباید از ناکامی آن دلسرد شد، بلکه با آگاهی بر نارسایی‌های ممکن، با اراده و شوق بیشتری برای برگزاری «شورای همبستگی ملی» کوشش نمود.